



The Walters Art Museum
600 N. Charles Street
Baltimore, Maryland
21201
http://www.thewalters.org/

Published 2009









خانه ویرانه فانش بشب جد ... بجای عقده سخن [illegible]

ایضاً

عمریست وخلقی هر طرف سرگشته ایشان [illegible]

بی صبر و دل حیران [illegible] چشم [illegible] کار [illegible]

[illegible]

مسکین من مسکین من

[illegible] سرگشته [illegible]

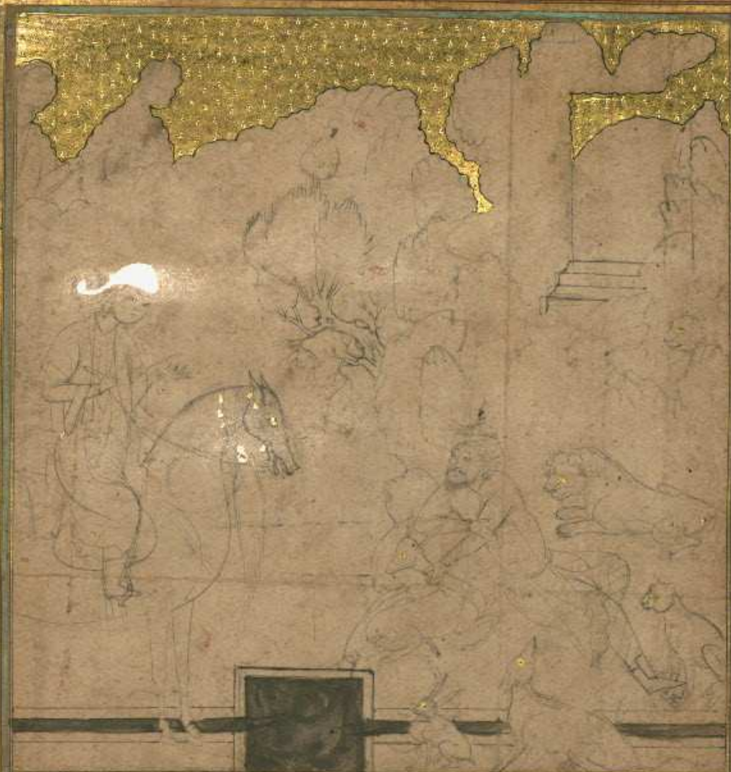
[illegible]

هر شب ما را [illegible] دل [illegible]

بس [illegible] خش [illegible] دل [illegible]

[illegible]

آرزو صد کار مشکل بار پیش دل نهاد



ورنه بر من ناامیدی کار آسان کرده بود

هو المعز

تا حسن تو با فسون جهان بند توان بود

مردم همه درین کشمکش چند توان بود

ما هم و همین زمزمهٔ عشق فغانی

پیداست که دیگر بچه خرسند توان بود



نه از درد دلهای ریشش خبر | نه از چشم بیمار خویشش خبر | حکایت کند نوجوانی عجب








لب شیرین شکرخنده داری
زخوبی هر چه می‌گویند داری

نظر از سپر هوش در خلق کن | ز دشمن ملو خواه ز اقربا تن زن | چه دانی کسی را چو دانی بود دوست

که در پرده پنهان بد اندیشه‌ات | وگر با شدت بر کسی ظن بد | ترا و بهتر دارد از جان خود

ور تعجب که این چه پرسیدست | و اندر آن خور و خم چه تدبیرست | شد تفتیش که گویا عیب دیده

بهتر از این اژدها پسندیده | خواهند شد اگر دا و کرد و نم

گفت اگر گویم اژدها پنج سوره | پاک جان منت بر سر باد آباد | زین خیانت خجل شوم در کرد

من انصاف گو ره و داد داد | بحث بقا اضعف فراخ ننگ | از میان بدوشانهای جنگ



سگی پای صحرانشینی گزید | بخشمی که خونش ز دندان چکید

دل سراپردهٔ محبت اوست
دیده آئینه دار طلعت اوست
من که سر در نیاورم بدو کون
گردنم زیر بار منت اوست

[illegible]

دریغ آمدم کام و دندان خویش
مرا گرچه هم سلطنت بود و بیش
بخندید کای مامک دلفروز

شب از درد بیچاره خوابش نبرد
بخیل اندرش دختری بود خرد
پدر را جفا کرد و تندی نمود

[illegible] | [illegible]



سبکی کم سوی گلبستان شتابی / که چون گرید ابر بهاری سحاب
رخ مرهم آید به جنبش / صنم عاشقان اکلیله آب

ببینم هر کجا چشم جنگم / صفت نو بهار انگیخت گنم
کسی که جهت بر ما آیم / بهر گوشه تازه جانی دهم

ولی کین سبزه مرده باز کیاک / کنم چون گریبان گل چاک چاک
چو گیسو کشم ربع از طرف دوش / کلاه از سپیدار ازم و مهر پرورت

پری کز چشم شد او لا زیر تیز / بیاید زین آفت انگیزه تیز
مران جادوی کابیا هم شکا / بسا کرد من شد بیداد گا

بهار از کند عالم مشکوی / دو عالم کنم پر ز یک نازبوی
چو مرغ هوش کنم آی هوش / گر آهن گفت کا بدیش

هنر کی کزاید ز خنجر مس / به رونق مسی چه زر بحری
سپهر آفتاب زمینی خرام / دگر ما سپند هم خرام

چو رفتم به بازار یک مشتری / جهان از زنده شد مشتری
منم قبله دوم و آنجا نیم / گر گم کر مرا امید و نازنیم

قصب اجزا زادم خشم حال / کس گم کردن ما دو زاد درد و بال
نغمه زکو سبب سازم نفیر / دگر موسوم مو مشکا نم تیز

هوا زین مرده موسیقی فنی / که وجد دست کردش کار مغنی
چو پیچید در زم آن بوستان / بلکی خنگ مینی دا شب آب

بهشتی پر حلاوت چون نگار / پدر ز سپید ما دام ز تاج
دل اگر بپذیرم زنقار کی / کز جان بردم در سپهر ادرکی

چو ز نقمه دقیق را چو کان سبز / بیابانی ز خورشید ده کوی
ز سیم کز عیب انگیخت / بالی ز خورشیدی و گنجینه

سوی جو کنم ز دل خوش چنگ / ز نغمه رنگ خون کشایم سنگ
مستی ما زخمار شوم / بر هم عقل پرسد کاسانی

کسی اگر من سپید گردم حجاب / ز پند دگر هوشیاری بخواب
چو سایه شوم حسن انک نهاد / بود باده چو خم سپاه حیل

گل از رنگ دیدم دو چشم دو / می زد دست من لب جوانی
سکندر که گرد آب حیوان پس / نظیر نقش بود مقصود بس

چو از روشنی چون نهی اندید / بیاری که آب حیوان دید
چو باز آمدای می به سیه یافت / بدین انگم گردو در جانیافت

نه نام آب حیوان کس کجا / چو ظلمت بس ز سپیده دمی
چو من جوی بود اگه در مرحمی / توان چشمه از دوست بلوان جش

گر شاه زلف سراو ریافت / کز درجس ظلمات چند میرساند
چو در ظلمت من نهانی پدید / بر چشمه زندگانی پدید

گر از خسرو راج شد او از رات / مس ماند و مان ادم آب حیات
گر اندازه او شیر و آهو گیر / من آن شوم کو بود شیر گیر

گر او دست کیخسرو جام جوی / مرا جام گیتی نمای دی
گر انجمن بس دم پدید / مرا لاله و گل ز هم پدید

... گیتی در جهان کو بماند | مگر آن کزو نام نیکو بماند | بدان از نیکی ای شه دوران

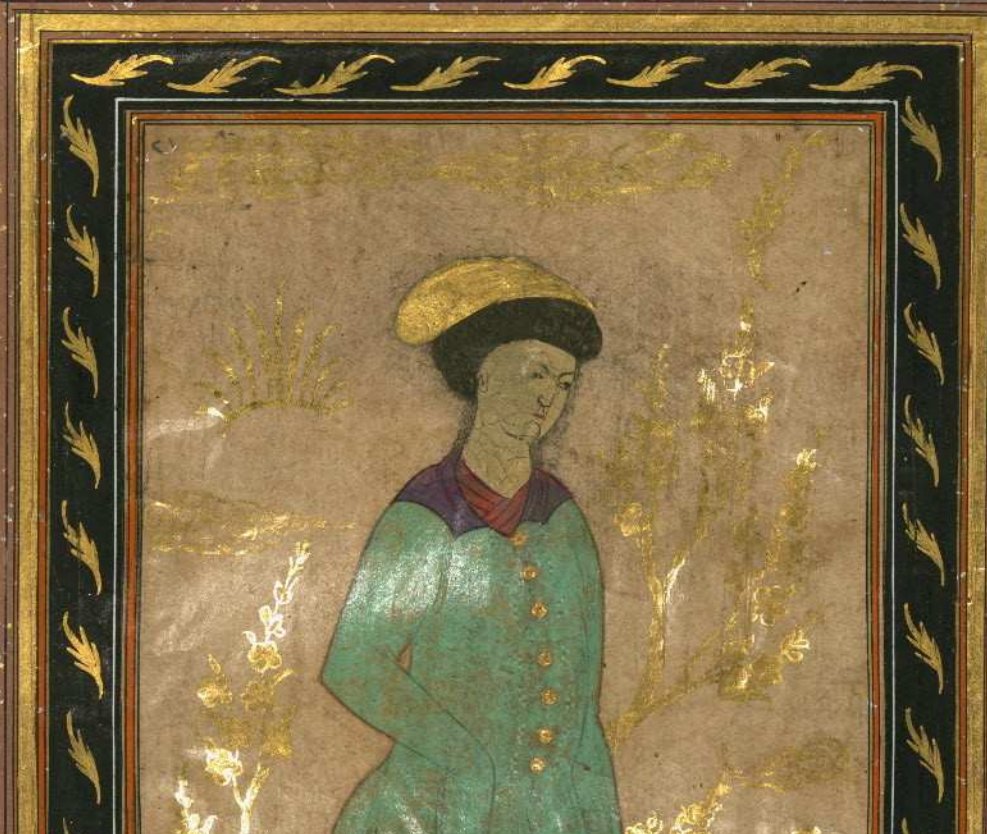
... دانش تأمل کن و باز دان | چو خشم آیدت بر گناه کسی | تأمل کنش در عقوبت بسی

که سهل است لعل بدخشان شکست | شکسته نشاید دگر باره بست | گر آید گنه کاری اندر پناه

نه شرط است کشتن باول گناه | چو باری بگفتی و نشنید پند | دگر گوشمالش بزندان و بند

و گر پند و بندش نیاید بکار | درخت خبیث است بیخش بر آر | ببخشای بر سر گیا ظالمیست

اگر رحمت بود ظلم بر عالمیست | بد اندیش پست ... خود در حلق | [illegible]



چشم گریان جذبهٔ شوق تو گفت

راستی در یگانه گوهر سفت

گاهی پی لعل تو ز دیده تو در رفت | چون نور تو ز دیده دور رفت | ای نور تو بجا که آب

وی نکته که آمیست گوهر | گر زنده دولت وفا ده باقی | برگوی هیچ گوهر من از علی

تا بای ز سر کنم در آن کار | سر گرده سوی تو ورم پلید | بجز حبه روی بکوه و هامون

تا خود دل عشب شد مجنون | باید آنچ گرفت سوی آن | انتقاب که یار درکار است

پیرا تو شخص شنیده شا | بر کوه فتاد و نماد مکث | هر لحظه جو ابر نوبهاری



هر که ده خصلت شعار سازد در دنیا و آخرت رستگار

شود با حق بصدق با نفس بقهر با بزرگان

شود با عالمان بتواضع با جاهلان بخاموشی با دوستان

بخدمت با کودکان بشفقت با خلق

مروت با دشمنان بمدارا بانصاف



چو حرکت بود وعده سیم من | بقا پیش خواهندت از بیم من | نخواهی که مردم بصدق و نیاز

هو المعز

یار برافراخته قامت ز پیش

فتنه ز بالا بسلامت ز پیش

پیر سگان پشته کشیدن ان عشق

مرده شمار آنکه قیامت ز پیش

مشقه فقیر علی

کنون طالع بخت برگشته تر

ز بد مهری آن بر بگشته تر

که بر خاطرش هر دو در پشت

مرا بر نخوانند و عزت روا

غنیمت شمارند مردم وفا

که چون حسن بود و پیش ملا

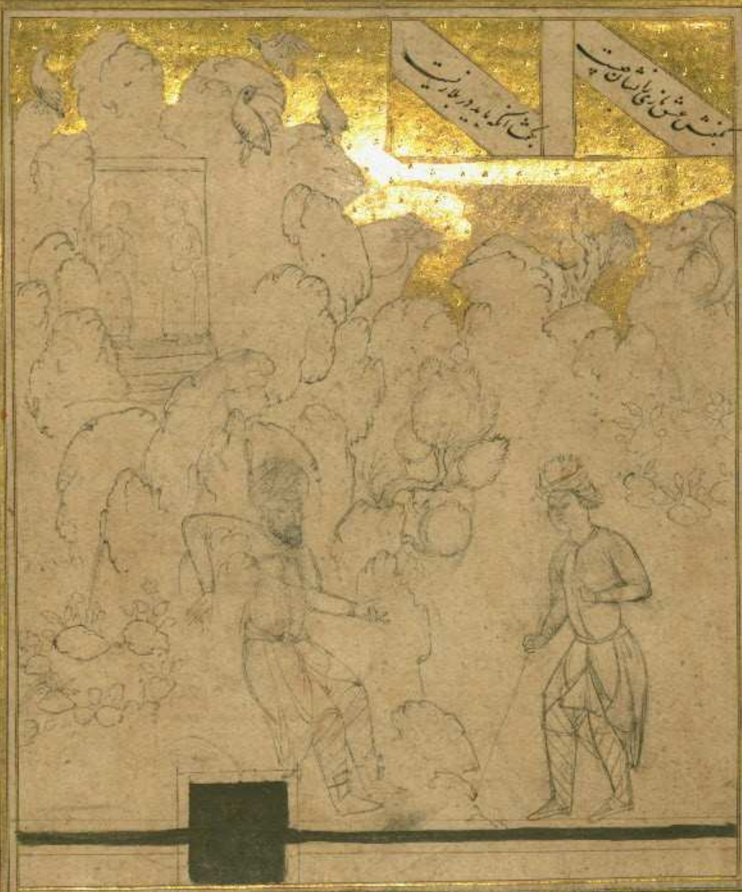
[illegible]

همه جا شکر که یار ما شده
نیش و زنگار ما شده
نیش زن و قند
نامه‌ها برده شده
گویا دو چشم [illegible]

چو آمد مر آن کینه را خواستگار
سر آمد کیومرث را روزگار
برفت و جهان مردری ماند ازو

[illegible]

دل سیر نگردت ز بیدادگری | چشم آب نگیردت چو در من نگری



وین طرفه که دوستتر جانت دارم | با آنکه ز صد هزار دشمن بتری

ز کوی تو فردوس اعلی درست

غرضست و آرزو و تمنای دیدنت از اغیار بلا

یا رزاق

شب بی تو دلم چو مرغ بسمل شده بود
کار دلم از هجر تو مشکل شده بود
قربان سرت شوم که از لوح دلم
جز مهر تو هر چه بود زایل شده بود

بغیر از جمال کسی کرد ای

نثار درت سر جا بسست



با دشمن هم مشورت باید کرد تا پایه دشمنی او معلوم شود

هو العزیز

بارها با خود چو این پیمان بستم عشق یار [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] بشکستم

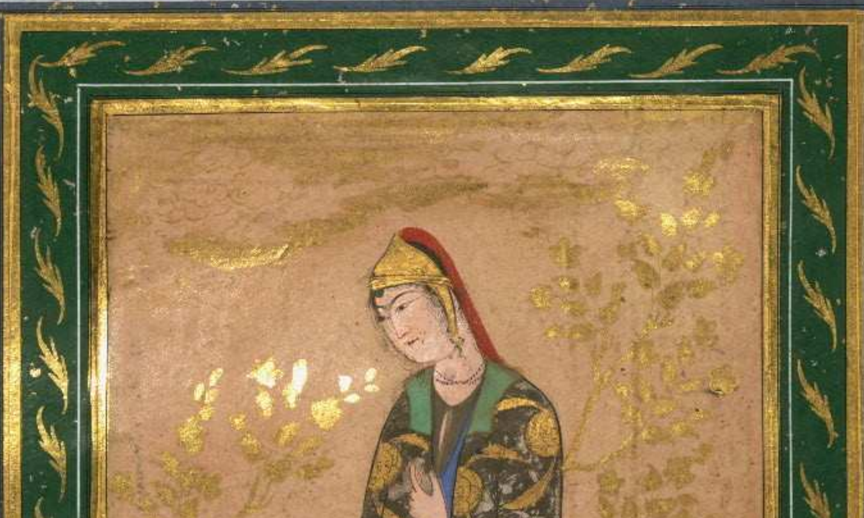
باز از یک چشم جادو کار [illegible] شکستم

مشقه العبد المذنب [illegible]

[illegible] دشمن با عقل دانا [illegible]

اول اطوار ان حکیم [illegible] بود گفت

[illegible]



هو الاحد الصمد الواحد القهار

احد ای سامع المناجات

صمد ای کاشف المهمات

اسدالله ... روز غالب ... شاه مردان ... علی ابی طالب

هیچ پوشیده بر تو پنهان نیست

عالم السر والخفیات

کتبه العبد المذنب محمد جعفر



ز ریحان و سنبل و از آس دلکش / بعهد ناز شب بی جای خوش
دگر ماهرخسار گلچهره سیمبر / بدامن کشیدند پای عزیز

وشاقان که بودند در نیک روی / رمیدند ز چنگ و چغانه بزور
جهان جمع ماند چو سرو جوان / یکی شیر و یک پیشه آهوان

ازاهیم بجای حرام بهشت / شده از سینه مجلس چو بهشت
نوای بریشم برآمد باوج / رحیق زهرای بر روح اوج

ز نالیدن چنگ موزون نغم / ورشته در آمد چو موج از نسیم
فروتر بشد چنگ فوریزی / پسر اکنده و ای استاده پای

خروش آوازهای دف چون آب / بمستان همیداد و از روی آب
بنغمه چنان برکشید ندرزی / که از زهره ده برا ابهر

کرشمه کنان ساقی خوش خرام / همی ریخت خون صراحی بجام
تو این چنان خنده زو سرو جوان / که گفتی بیان قرق ای پیر خوان

بهر سو گل و غنچه نوش خند / ملک سیمبران همچو سرو بلند
به نرم اوچه دلبر زهرا پشت بود / دلش هم برآل لبر خوش بود

نشاندند چشم از پهلوی نوش / چو آیینه دو یک رو از روی خوش
بهر دور شش ز ساقی پیر خواب / ز لب قل میداد و از کف شراب

بعشرت نشسته دو سرو جوان / بجای شده دو سیمگانی دل
ملک عاشق روشن از جان تن / بعد از آنها که او عاشق تر است

گهی گل همی ریخت اندر کنار / گهی پیت می سود بر سیب نار
چو می رغبت عاشقان تازه کرد / یک بیت در میان عزم دروازه کرد

چنان داده در نازنین را فریب / گر از شرم راه پیت کوتاه
ملولی آلش خمل عصمت شکست / جهان کلک بر دو بی زد

بافسونگری چنگ ابر کف / فسونش چو بود پری در گرفت
ازان نغمه کانزرین تافته شد / پیلمان پای از دیو اهل

برآیین فرخ بی شوخی و ناز / بپرده پر آورد عاشق نواز
که رو تازه ما داد گل شکری / که بوسش جهان را کنند تازه دمی

که در رکت عشق بازی کند / که از نوبتی خویش نوازی کند
چو بشکفت گل خوش دیو ستان / ولیکن همراهی دو دیو ستان

جوی صحبت ارجمندان بود / چمن در از نکته های ندای
که سی اکه من با شم اندر کمند / چه حاجت به بالای سرو بلند

چه سر دهد جواز کنم موش خرم / شود خوابها خورده بر جیانم
یک غمزه بر پار پیکان زنم / به یک گره و اشنامان زنم

شنیدم که خواهد جهان سوز خش / الم صبح ببیند شبی از دی
جهان فتنه را بی سرا کنم / و گر مست باشم خرابی کنم

چو لب اکنم چاشنی گیر می / شکر بوس شیرین لب مدروی
همه خون خوبان کش بخورم / ولی خوش دم گاه خوش بخورم

چو در سر شود کم همی او دی / بنگذر درین اندام خورشید روی
چو شانه زنم زلف شیرین را / برقص آورم فتنه شهر را

خداوندان که قدر بنده دانند / غلامان را چنین نادر نرانند
غلامی کو کهن چون زر باشد / نه بنده بلکه خویشاوند باشد
وگرچه چست و جلدست و کاری / کس ار برد ز نو اسپ سواری
دل از مهر کهن مگسل که سود است / شراب تلخ داروی وجود است
دران دلدار وفاداری قدیمست / چرا اینجا نه کو انگار جرمست
اگرچه آن دوست خود دشمن نباشد / ولی در دوستی چون من نباشد
گل اندر تازگی از سرو کم نیست / ولیکن در وفا ثابت قدم نیست
بتا زر گرچه باشد یار بسیار / بود بسیار فرقی ز یار تا یار
نسیمم گر ز تو نامهربانیست / نه از تو کز قضای آسمانیست
گرفتم خود گشادی سپهر و خرابان / نگیرد صحبت دیرینه دامان
مشو غره به جان پرور جوانی / که از نو تا کهن فرقی ندانی
چو گیری با حریف تازه جامی / کهن را هم ز دور آخر سلامی
چو فرمایی به بندگان برایی / به صد دوران هم افزون زکاتی
چو خاصا نو دهی زان لب شرابی / بجز و مانکم از بوی کبابی
چو بخشی همنشینان را مرادی / جدا افتاده کان را کم زیادی
چو خوانی عاشق نو را به بالین / ز در خاکی روان کن سوی مسکین
جوانمردان چو پیش آرند خوانی / سگی را نیز بخشند استخوانی
چو باشد در سرای منعمی سور / گدای خسته نانی یابد از دور
چو سوزد مقبلی در خانه عودی / رسد چنانکه ما را نیز دودی
وگر محروم خواهی نیز از خویش / نگیرم نیز نام آرزو پیش
نگویم بعد ازین در جستن کام / بهم دوزم دو لب از گفتن خام
سر خود را ز پستانت دور دارم / ترا در کار خود معذور دارم
شدم راضی به نزل بی نصیبی / بمیرم چون غریبان در غریبی
بدست دوست بگذارم سرت را / ز خواب خوش نشورانم سرت را
نگیرم هرچه زان سیب تاب کردی / گر زین آرزو سیراب کردی
چو حلوا خورده باشد یار چالاک / سخن آخر چنین حلوا را کنم پاک
چو می نوشیده باشد عاشق مست / شوم از جرعهٔ آن من هم از دست
متاع نیک داری چون تو در بار / ضرورت باشد ار جویی خریدار
ز شتافتن چه چاره بستن را / فراوان مرغ باشد یک چمن را
نه تنها عاشقان پسندند قلاش / که زیبا نیز خواهد حسن و قلاش
بود معشوق عاشق شربی دوست / که گل تنها نباشد باده بی پوست
اگر تو نیکی صد یار گیری / که زان صد ستمگر در پریری
چو آید میهمانی کش نخوانند / گریبان از درش بیرون نرانند
به عنوان جو سپلی کش منشور / رسید از قاصد آن پروانه نور
پری پیکر چو دید آن نامه نغز / به هر حرفی برآمد دودش از مغز
پر از حلوای شیرین آیت خوانی / ولی در هر نواله استخوانی
به زیر هر خطی نقطی نوشته / به هر لوزینه الماسی سرشته
زرفش در گلو آن شل خندان / که پیسکی یافتش در زیر دندان
رطبها دانه دانه خار میکرد / فرو میخورد و در دل کار میکرد
چو خواند آن ماجرا تا پایان / برفت از جای چون شوریده یاران
بوزونی دسپ خویش راحت / که واند ز آب کلک آن سرشت
قلم زن کرده گل ابسک جنت / نشان میکرد هر جا آن ماه گشت
خیالی را که چشمه و گر حریر / جوابی باز میداد دلش گلوگیر

جواب روان کردن شیرین سوی خسرو و فرود
خوردن خسرو جواب او و دل از گذشتگی جگر سپرد کرد

نخست آغاز آن دیباچه راز / که راز عاشقان را بود غماز
به نام نقش بند لوح هستی / که بر ما فسر ... در اندر پستی
خود را با کفایت کرد خرسند / چنین ابا معانی داد پیوند
دو دل را کو به پیوند آشنا کرد / به تیغ ... که گر شود آن جدا کرد



وگر خواهد دو تن را آشنا هم / بصد زنجیر نتوان بست با هم
دگر پیوند خواهد در جدایی / ستیزه نیست با حکم خدایی
چو شد تقدیر ما را قطع پیوند / رضا دادم بتقدیر خداوند
چو وقت آید که این غم را سر آید / مرا او زبام و بخت اندر درآید
تو نیز ای شه که آزارست خوبت / چو روزی باشدم روزی سوی دوست
ز دوریت ارچه دورم از همه کام / چو افتاد پرستی بازم ناکام
دراز چاره کی نالم شغبناک / چه باید کرد با دوران افلاک
فرستادی بسوی من نهانی / سواد بر زآب زندگانی
مفرح نامه کز ذوق آن راز / امید مرده در تن زنده شد باز
ز نامه گر غمم خرامان بود / که تعویذ دل و طومار جان بود
چو دیدم بر سرش نام مبارک / کشش بر دیده سودم کای تبارک
بر خسرو خردگامی دگر یافت / بهر خط خاطر آرامی دگر یافت
ز سر تا پای آن فرخنده تحریر / نبود از مردمیها هیچ تقصیر
دران پرسش که با یار کهن بود / فراوان رازمندی سخن بود
زیادی کز من آمد بر دل شاه / ز شادی پا نهادم بر سر ماه
شدم زانگونه با دولت هم آغوش / که خود را کردم از دولت فراموش
که باشم من پرستاری کمینه / که روزی یکدرم شه را بسینه
کنیز اویم و دارو عنبر نرم / وگر خواهد که دارد هم کنیزم
شدم بر هر چه فرماید یگانه / شفاعت کیست کاید در میانه
چو گرد دود زاتش مجمر افروز / تواند گفت عود آهسته سوز
چو با بستان کند خورشید گرمی / تواند گفت کس کاندک تری نرم
چو پروردم او شاه از دل دم خویش / کنون من هم برون ریزم غم خویش
امید از دوستی یار چنان بود / که خواهم با تو دایم همعنان بود
ز آمیزش که دارد نور با نور / نخواهی بودن از من یکزمان دور
که آن شاد کافتد خارخاری / بجسم دوستی زاندک غباری
یقین شد کان وفا و مهربانی / فریبی بود و حرز مرزبانی
وگر نی بر کس این تهمت توان بست / که خود می نوشی و خوانی مرا بت
خود از جان من بیرون نهی گام / مرا بر یکس بیجان نهی نام
کنی خود با هم آغوشش دگر خواب / دهی گوشش من بخواب را آب
خود اندازی ببازار شکر شور / ز خوی تلخ با شیرین کنی زور
ز شیرین روزه مریم کنی پیش / پس از تنگ گشایی روزه خویش
چو از تنگ شکر برداشتی بند / نکردی یاد شیرین شکرخند
چو لب در جوی شیر آمد کنونم / چو بی مهران شدی تشنه بخونم
نمکش زین طعنه شیرین را پیاپی / که جوی شیر شیرین نیست بروی
تویی شیرین که می را چاشنی گیر / که بر شکر فرود آورده شیر
مخور چندانکه آب افیون نماید / مخور چندین که شربت خون نماید
چه پنداری تو ای نامهربان دوست / که بی مهرم چو تو من نیز در پوست
بد عهدی چو گیتی بود سیرم / بگشتی چون فلک بالا و زیرم
من آن یارم که چون مهرت گزینم / بجز تو در خیالت هم ندیدم
وگر بندی ز تهمت هم / وبال کوه کن بر من چو کوهی
دل خود را که دارم بیخ نیست / تمنای دگر در دست من نیست
ز تهمت بیگناهی را نفکار / که بی گل دیدی از بستان گلزار
چو آب دیده من دارد آن خاک / که گرمی بندم دامن کند چاک
کی آرد گرد کس آن باده را نوش / که زاو انصراحی کم کند هوش
کسی کز دل بکشادی شود فرد / گرم بند غمش جان بادیش خورد
دلش روزی که پهلوی من آید / نه من خواندم که خود سوی من آمد
کنون چندانکه میرانم ز پیشش / تماشاش پیش می بینم بخویشش
من آخر مرده ام هر چند زادم / طریق مردمی را برده ام
کسی کز بر من کوشد بجانی / گرش ندهم دل یابی زبانی
دل او چون مرا میخواند ز پس / بی خواستن را خواهد همه کس

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک
یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اهدنا
الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم
غیر المغضوب علیهم و لا الضالین



دلا ز نرگس پیمانه گه می پر پیچی

چشم تو زد هر دم چنین تیر بلا جانا

همیشه از غم عشقت عمری

تویی که درد و غمت یار ناگزیر منست

کعبه بی رونقی دریا کوی تو



قبله و محراب من ابروی تو

محالست اگر تیغ بر سر خورم | که دندان بپای سگ اندر برم | توان کرد با ناکسان بدرگی

درکال چسفید تو ز نهاد | بر سیاه اژدها کین کشاد

اول بشوخی بلطف بنواخت مرا
در وقت وفا اسیر خود ساخت مرا
چون دید که نور چشم خود ساخت مرا
چشم چو ... از نظر انداخت مرا

اژدها دیده باز کرد فراخ | بردو نوک سنان شد شاخ

[illegible] | بهم بر

ولیکن نیاید ز مردم سگی | بزرگی ... در آفاق بود | غلامی ... اخلاق بود | بدی ... بر روی مالید



[illegible] بود [illegible]

[illegible] نشستن [illegible]

که مولانا [illegible]

[illegible] و [illegible] دارد

که [illegible] کار [illegible] و [illegible]

ماند و ضعف و درد [illegible]

دارد

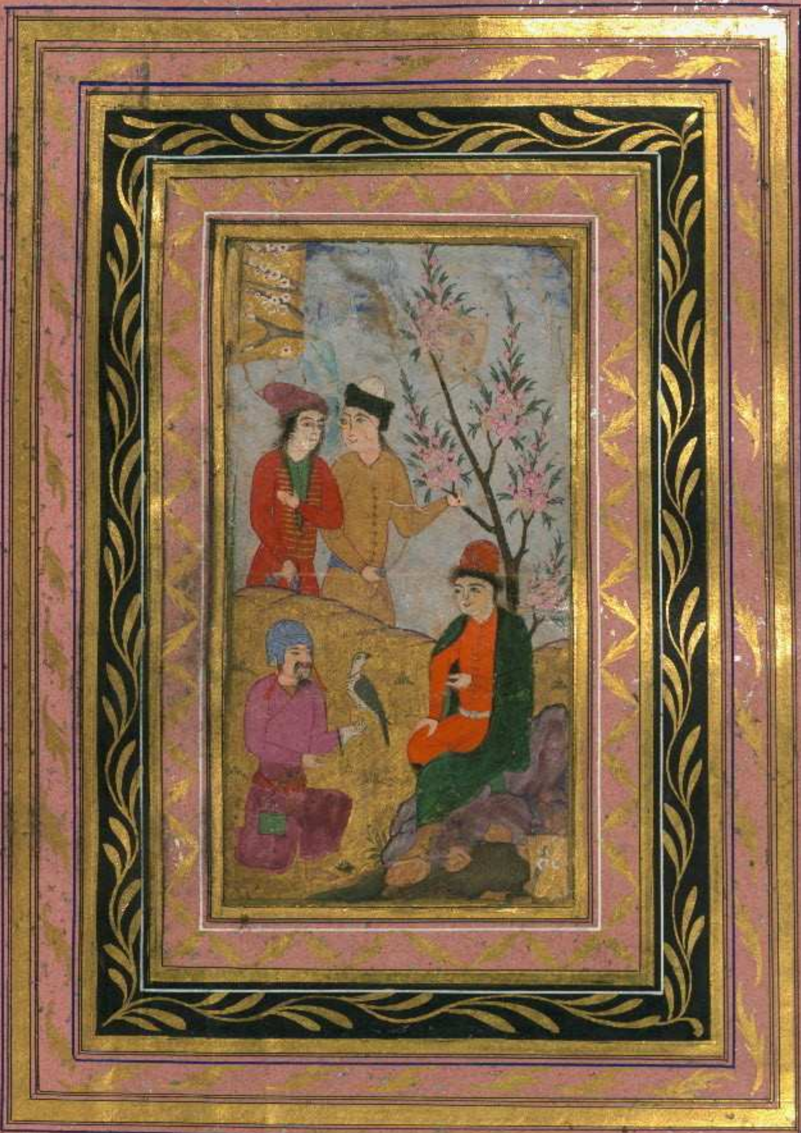
بفرمان یزدان پیروز گر
بداد و دهش تنگ بسته کمر
جو بنشست بر جایگاه مهی

[illegible]

که از دوست چون تو انجمن گیرد
هرچه هست از دل و فکار خود دست
بر لب چشمه را چه و اشتر چیست
هیچ نیست ز وی آرزو دوست

فقیر المذنب نعمت الله المشهدی غفر له

[illegible]





من نمی یابم مجال ای دوستان
گرچه او دارد جمالی بس جمیل

غم از گردش روزگارت مباد
زمانه بر دل غبارت مباد

بکام تو بادا همه کار تو
خداوند گیتی نگهدار تو

جهانت بکام و فلک یار باد
جهان آفرینت نگهدار باد

ثبات باد پیوسته چون دین درست
بداندیش را دل چو تدبیر سست

کتبه سلطان علی

از قیس که قصه شد دگرگون
شد نام وی از زمانه مجنون
اکنون همه کوه و دشت پر بود



خدا پرستان از نخ نوی
مرد و زن تاریخ و [illegible]

[illegible] که [illegible] باده
که در ملک خاقان [illegible]
[illegible]

همان [illegible] مطبخ شاه
[illegible]
[illegible]

جهانسوز [illegible] شب افروز [illegible]
بیک [illegible]
[illegible] شاه [illegible]

خرامان [illegible] پیش [illegible]
چو دیدند مهمان [illegible]
ز خورشید [illegible]
بیک غمزه بر ملک عالم زده
زمین [illegible]



ای که گر از لوح کی توشته در زر کاغذ دفتر تو زنا زده شود نیک در روی جوا شود و صفحا

[illegible]

گرا دیک نه و بجسم کنه
من از تار موی گنم پل بند
گرا و سبه موبوجم بود دوش بند
رخ من و شیر مردان تند

گرا کیستی از لشکر ار دیلم
غلام شه‌ای کیخسرو تمام
گرا ور سگ و چین پستند بی رنگ
گرموی من چیت صید چیت ورنگ

گرا و چیت رنجت پای بیت
مرا در دل و چشم جای نشست
گرا ور کلاهست بر آسمان
مرا صید کلاه چیت بر آستان

گرا و باج خود از پنشاهان خراج
من از خسروان سر ستانم خراج
گرا و تیغ زن شخص ار تمام
مرا شنگ گیتی است اندر علم

گرا جان و دولت دیار
مرا سرو چون گیسو حلقه دار
گرا دشت گیرد گه چون شکار
من از نازنوی چو گردم شکار

گرا و شمار بخون خویش
مرا [illegible] که چیت [illegible]
گرا ور گیتی بزرگ نشست
دو دانه و ارم من [illegible]

علمهای دو کرده بالای سپهر
مرا قامت سرو بالا ببر
کمان دی زر شکار افکند
یکی ابروی من صد [illegible] افکند

کمند دی از پیه بند و بدام
من آنم که صیاد گیسو تمام
خوشش که بهار مبارک بود
مبارک رخ نوی منم [illegible]

نگین دی از لعل ناب نیست
نگین لب من سلیمان نیست
بلم بر لب شاه در [illegible]
رقم بر جنان دوی [illegible]

جو ساکنه داستوخ زوریش
بدین [illegible] کرو تاراج هوش
زسر او دو جشت و در [illegible]
نگار خدای دل [illegible]

بجوان یگراشارت بود
که بر یک [illegible] جمید نیز
چو پرچین بهمای [illegible]
تو افسانی [illegible] و مانده

تهی کشت بر کاه شاهنشهی
دیگر شیخ آنکه شکش [illegible]
جو لشکر از آنچ دی بارگشت
ز [illegible] چه سپه [illegible]

حکیم الهی طلب کرد شاه
که پیشه عقدی بخر [illegible]
زان که مهمان پر پیس بود
بکند پیلمان دو [illegible]

که چیت او از پی [illegible]
دو عاشق بکید کرا [illegible]
ز پیاپیدان خضر [illegible]
بابکند ز [illegible] ب [illegible]

خود نشیند از دست عاشق
مرا اکی چیت [illegible] بود
ز [illegible] در پیش آن [illegible]
بخشد و چید آن گل [illegible]

جهانی در افکند باری سپید
از آنکی [illegible] سنگ سیه
ز شاخ گل لعل [illegible]
گهی [illegible] چید و گاهی شکر

گهی [illegible] پسندکرد
کداز نار و آن چیت اخته کرد
گرفته [illegible] در کنار
همی [illegible] از دست [illegible]

زپیاده کرده [illegible]
شید از دو آن [illegible]
بگلچه آرزو دست برد
بگلید [illegible] زن [illegible]

بکان کرد شانه مرجان [illegible]
گهر [illegible] یاقوت [illegible]
چو خورشید [illegible] خواست
پیاله تا [illegible] لب [illegible]

هر بار که جستون زنار کم آید



راحت کس اول در ویرانه من شد هر کس که باین ملک تسانی رغم

چه حالتست که [illegible]
[illegible]

گرم ز پای درآری وگر بگیری دست
نهاده‌ام سر طاعت بهرچه فرمایی

ولی از تکبر سری مست داشت
بهوشیار آمد از راه دور
دلی پر ارادت سر پر غرور

بر از شاخ طوبی کسی برنداشت
که امروز تخم نکویی نکاشت
ارادت نداری سعادت بجوی

بچوگان خدمت توان برد گوی
ترا کی بود چون چراغ التهاب
که از خود پری همچو قندیل از آب

[illegible]

بستن که دگر نماند تابم | مشاب و زنبر مکن حرامم | دیوانه نه که هوشمندی



فریاد ز دست [illegible] بی تو [illegible]

[illegible] دلم [illegible] چشم [illegible]

[illegible]

[illegible]







عرو پیست که مهران شکرست بقراط حکیم

وه که از راه چو بیش چشم شده

همچنین از سر و بیش چشم بد

از نظر در نظر از نظر شده

ای چه منظور همه در نظر شده

العبد [illegible]

[illegible]

مدامش روی آب چشم سنبل | دو دیده ز بوی بیاز نعل | گره وقت گشتن ابرو زدی

طالع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

هر طرف کان شوخ راند جامی ای صبر و دل

از عتاب افغان کجا جز داد خواهی کی برد

می‌خواهم که با من هیچ یاری همنشین گردد





زهی ترمنده گلبرگ تر از تو

پر سبزی و رعنایی است شوخ بماناد

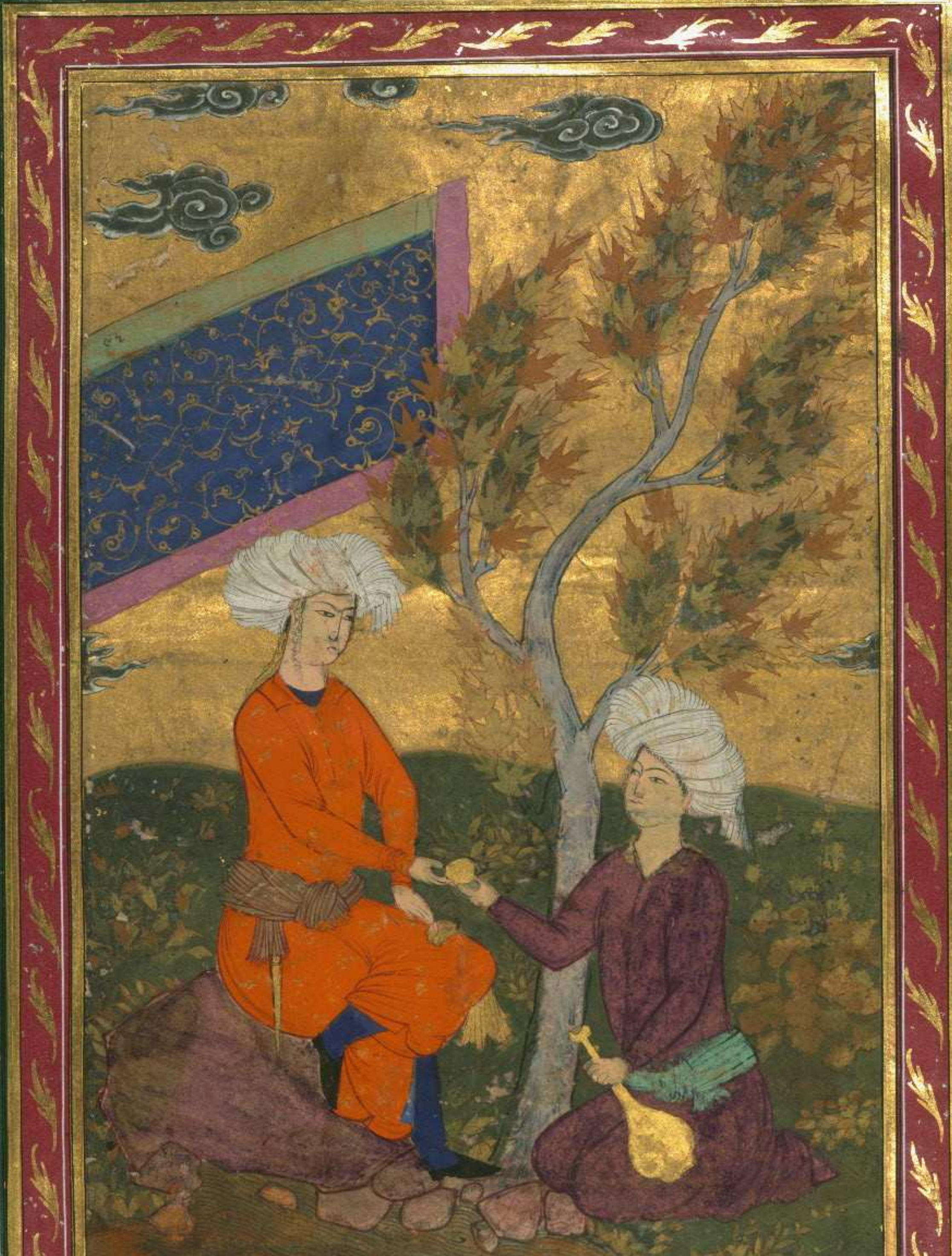
سر سبز چنان بود [illegible]

[illegible]

[illegible]

زاهد را ز خرقه و رایمان کند

حلاوت وام کرده شکر از تو



شب تا سحر ز گریه ما هیچکس نخفت

زاول روز تا بوقت زوال | گور میرفت و شیر در دنبال | شاه از آن گور به شتاب شتافت | چون جهان تاختن جهان تا گرد

مم من مو مه ملا می سی می ● ها هب هج هد هر هس هش

گور و رخش گورخان از پس | گور و بهرام گور و دیگر کس | عجب غاری رسیده در دشت | گور بر پای آدمی بگذشت

مص مط مع مف مق مک مل هم هم من هو هه هر هلا هی

چونکه آمد شکار زن بشکار | اژدها دید خفته بر در غار | گوئی از پیچ پیچ شده | آنکه کاری بپیچ شده

ابجد هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ لا ● مشقه العبد محمد حسین

شه چو دید کز بلا اوست | اژدها شد چو اژدها را دید | گفت گور از نشاط گورش برد | وقت مردان نهاد و پای فشرد

نشاید که تو هم شنیده باشی









Acquisition	Walters Art Museum, 1931, by Henry Walters bequest
Binding	The binding date is undetermined. Contemporary with the compiling of the album; brown leather (with flap); decorated with a landscape scene brushed with gold; doublures of red leather, richly decorated with floral motifs

fol. 25a:

Title: Standing youth
Form: Illustration

fol. 26b:

Title: Standing youth
Form: Illustration
Label: This painting is inscribed Aghā Riẓā.

fol. 27b:

Title: Seated young woman holding a book
Form: Illustration

fol. 28b:

Title: Seated youth with a wine flask in his hand
Form: Illustration

fol. 29a:

Title: Standing youth with his hands crossed
Form: Illustration

fol. 30a:

Title: Youth with a wine flask reclining against a pillow
Form: Illustration

fol. 31a:

Title: Youth with a turban reclining against a cushion
Form: Illustration

fol. W.671.32a:

Title: Shīrīn meets Farhād
Form: Illustration
Label: This is a drawing illustrating the story of Farhād, the sculptor, originally from Khusraw va Shīrīn.

fol. W.671.32b:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script and is signed by Shāh Muḥammad al-Mashhadī.

fol. 33a:

Title: Man playing a stringed instrument in a landscape
Form: Illustration

fol. 18a:

Title: Young woman reclining against a pillow
Form: Illustration

fol. 18b:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script by Muḥammad Aṣghar.

fol. 19a:

Title: Seated woman with pomegranates and a pitcher
Form: Illustration

fol. 20a:

Title: Youth seated on a rock
Form: Illustration

fol. 20b:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script and is signed by Muḥammad Zamān.

fol. W.671.21a:

Title: The sculptor Farhād
Form: Illustration
Label: This is a drawing illustrating the story of Farhād, the sculptor, originally from Khusraw va Shīrīn.

fol. 22a:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script and signed by Mīr ʿAlī.

fol. 22b:

Title: Standing youth with a pitcher and cup
Form: Illustration

fol. 23b:

Title: Standing youth with a wine flask in his hand
Form: Illustration

fol. 10b:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script and signed by Sulṭān ʿAlī al-Mashhadī, dated 989 AH / 1581 CE.

fol. 11a:

Title: Standing youth
Form: Illustration

fol. 11b:

Title: Falconer kneeling in front of a seated prince
Form: Illustration

fol. 12a:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script by Nuʿmat Allāh al-Mashhadī.

fol. 13a:

Title: Standing youth
Form: Illustration

fol. 14a:

Title: Standing youth
Form: Illustration

fol. 15a:

Title: Bird perching on a rock
Form: Illustration

fol. 16b:

Title: Youth with a bow and arrow
Form: Illustration

fol. 17a:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script and is from a manuscript of Khusraw va Shīrīn.

Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script.

fol. 5b:

Title: Seated woman with a tray of pomegranates
Form: Illustration

fol. 6a:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script by Sulṭān Murād al-Ḥusaynī.

fol. 6b:

Title: Young woman standing
Form: Illustration

fol. 7b:

Title: Seated woman with pomegranates
Form: Illustration

fol. 8a:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script.

fol. 8b:

Title: Standing youth with a turban
Form: Illustration

fol. 9a:

Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script.

fol. 9b:

Title: Seated youth with a wine pitcher and a cup in his hand
Form: Illustration

fol. 10a:

Title: Court scene
Form: Illustration

Hand note: Written in nastaʿlīq script by Muḥammad Ḥusayn (fol. 2a), Sulṭān Murād al-Ḥusaynī (fol. 6a), Sulṭān ʿAlī al-Mashhadī (fol. 10b), Niʿmat Allāh al-Mashhadī (fol. 12a), Muḥammad Aṣghar (fols. 18b and 19b), Muḥammad Zamān (fol. 20b), Mīr ʿAlī (fol. 22a), ʿAlī (fol. 14b), and Shāh Muḥammad al-Mashhadī (fol. 32b)
Decoration note: Thirty-one illustrations; borders of polychrome and marbled gold-sprinkled paper

Decoration

fol. 1b:
Title: Bahrām Gūr rests on the lap of a princess in a cave
Form: Illustration

fol. 2a:
Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script and signed by Muḥammad Ḥusayn, whose name appears in the fourth register from the top.

fol. 2b:
Title: Serving wine by a stream of water
Form: Illustration

fol. 3a:
Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page
Label: This calligraphy page is written in nastaʿlīq script.

fol. 3b:
Title: Seated youth with a flask
Form: Illustration

fol. 4a:
Title: Seated young woman with a tray of pomegranates
Form: Illustration

fol. 5a:
Title: Calligraphy page
Form: Calligraphy page

سلطان علی المشهدی

Scribe *As-written name:* Niʿmat Allāh al-Mashhadī
Name, in vernacular:
نعمت الله المشهدی

Scribe *As-written name:* Muḥammad Aṣghar
Name, in vernacular:
محمد اصغر

Scribe *As-written name:* Muḥammad Zamān
Name, in vernacular:
محمد زمان

Scribe *As-written name:* Mīr ʿAlī
Name, in vernacular:
میرعلی

Scribe *As-written name:* ʿAlī
Name, in vernacular:
علی

Scribe *As-written name:* Shāh Muḥammad al-Mashhadī
Name, in vernacular:
شاه محمد المشهدی

Form Album

Genre Historical

Language The primary language in this manuscript is Persian. The secondary language of this manuscript is Arabic.

Support material Paper

Mounted on pasteboard

Extent Foliation: i+31+i
Two additional leaves housed seperately

Dimensions 24.5 cm wide by 35.5 cm high

Contents *fols. 1b - 33a:*
Title: Muraqqaʿ

Shelf mark	Walters Art Museum Ms. W.671
Descriptive Title	Album of Persian miniatures and calligraphy
Text title	Muraqqaʿ *Vernacular:* مرقع *Note:* Title supplied by cataloger
Abstract	This album of painting and calligraphy was compiled in the late thirteenth century AH / nineteenth CE or early fourteenth century AH / twentieth CE, most likely in Turkey. The signed pieces of calligraphy represent nine different Persian calligraphers, including Sulṭān ʿAlī al-Mashhadī, Sulṭān Murād al-Ḥusaynī, Muḥammad Ḥusayn, Niʿmat Allāh al-Mashhadī, Muḥammad Aṣghar, Shāh Muḥammad al-Mashhadī, and Muḥammad Zamān. There are thirty-one paintings, the majority of which are executed in the Safavid style but are attributable to the late thirteenth century AH / nineteenth CE or early fourteenth century AH / twentieth CE. They were most likely made in Turkey. The borders are polychrome and marbled gold-sprinkled paper. The brown leather binding decorated with landscape scenes and brushed with gold is contemporary with the compiling of the album.
Date	10th century AH / 16th CE -- 14th century AH / 20th CE
Origin	Iran and Turkey
Artist	*As-written name:* Aqā Riẕā *Name, in vernacular:* اقا رضا
Scribe	*As-written name:* Muḥammad Ḥusayn *Name, in vernacular:* محمد حسین
Scribe	*As-written name:* Sulṭān Murād al-Ḥusaynī *Name, in vernacular:* سلطان مراد الحسینی
Scribe	*As-written name:* Sulṭān ʿAlī al-Mashhadī *Name, in vernacular:*

A digital facsimile of Walters Ms. W.671,
Album of Persian miniatures and calligraphy
Title: Muraqqaʿ



Published by: The Walters Art Museum
600 N. Charles Street Baltimore, MD 21201
http://www.thewalters.org/

Published 2011